

# جهان خانگی ما

زهرا غزنویان



هُوَ الْقَادِر

---



- سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور  
مشخصات نشر  
مشخصات ظاهری  
شابک  
وضعیت فهرست‌نویسی فیپا  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
موضوع  
شناسه افزوده  
رده بندی کنگره  
رده بندی دیویی
- غزنویان، زهرا، ۱۳۶۴ -  
جهان خانگی ما به سوی یک انسان‌شناسی فضای خانگی/ نویسنده زهرا غزنویان ؛  
ویراستار مقدم مهدوی .  
تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۶ .  
۲۸۲ ص: مصور (رنگی).  
۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۷۷-۵
- بوم‌پایی انسانی  
Human territoriality  
رفتار فضایی  
Spatial behavior  
خانه  
Home  
پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات  
GN۴۹۱/۷/ع۴ج۹ ۱۳۹۶  
۴۶۸۹۵۰۲ شماره کتابشناسی ملی  
۳۰۴/۲۳

فرهنگ و جامعه

---

ناشر: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات  
نویسنده: زهرا غزنویان  
ویراستار: مقدم مهدوی  
ویرایش صوری: محمدمهدی طاهری، فائزه نجفی، جواد کاظمی دلوثی (سر ویراستار)،  
از «ویراستاران»  
طراح جلد: هاجر قربانی  
صفحه‌آرا: فرشاد صادقی  
نوبت چاپ: اول - تیر ۱۳۹۶  
شمارگان: ۵۰۰ نسخه  
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۲-۰۷۷-۵

همه حقوق این اثر برای پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات محفوظ است.  
در صورت تخلف، پیگرد قانونی دارد.

# جهانِ خانگی ما

---

## به سوی یک انسان شناسی فضای خانگی

زهرا غزنویان



## فهرست مطالب

---

۱	پیشگفتار
۷	فصل اول. ورود انسان‌شناسی به خانه
۴۹	فصل دوم. خانه و فرد
۹۷	فصل سوم. خانه و خانواده
۱۲۷	فصل چهارم. خانه و دیگری
۱۵۳	فصل پنجم. خانه، ماوراء و طبیعت
۱۹۱	فصل ششم. خانه و اشیاء
۲۳۷	فصل هفتم. در ضرورت تغییر زاویه دید
۲۶۹	منابع
۲۷۷	نمایه





از مجموعه نقاشی‌های Puuung نقاش کره‌ای دربارهٔ عشق؛ اهمیت این عکس به جهت تحلیلی، آن است که هنوز خانه را به عنوان جایگاه عشق بازنمایی می‌کند و نیز نقض کلیشه‌های جنسیتی است. تجلی این گزاره که بسیاری از تحولات بزرگ اجتماعی، از تحولات درون خانه آغاز می‌شوند.

## پیشگفتار

---

کودکی ام در خانه‌های اجاره‌ای گذشت که در آن‌ها باید آرام راه می‌رفتی و مراعات صاحب‌خانه را می‌کردی که مشکلی پیش نیاید. بسیاری از خواسته‌های کوچک ما را همین ویژگی مستأجر بودن تحت تأثیر قرار می‌داد و در پاسخ به درخواست‌های ما گفته می‌شد: «صبر کنید وقتی که خانه خریدیم.» آسمان که ابری می‌شد و برف می‌بارید، وقتی که وسوسه رفتن به حیاط و هوارکشیدن و آدم‌برفی ساختن در تمام وجودمان پر می‌شد ملاحظه‌های اجاره‌نشینی، باز ممانعت می‌کرد. سینی بزرگِ گرد، ناجی‌ای بود که با چند مشت از برف‌های حیاط، سرمی‌رسید و راهی بینابینی را پیش روی ما قرار می‌داد. درب حمام را (که تنها فضای غیرمفروش تمیز خانه بود) باز می‌کردند، برف‌ها را درونش قرار می‌دادند و تا آب شدن آن‌ها که طبیعتاً زمان زیادی هم طول نمی‌کشید، ما فرصت برف‌بازی داشتیم. دوچرخه‌هایمان، میل رکاب‌زدن در فضایی باز و دلهره‌ها و نگرانی‌های خانواده از کوچه؛ کم‌کم شوق دوچرخه‌سواری هم از سرمان افتاد. همیشه هم این‌قدر مطیع رفتار نمی‌کردیم. ناهمخوانی اتفاقی شیفت کاری مادر با شیفت

مدرسه ما کافی بود که به همراه برادرم، زمان غنیمتی برای یک فوتبال داخل سالن تمام‌عیار داشته باشیم که پیامد آن، گذشته از گردوغبار زیادی که روی وسایل خانه می‌نشست و بوی عرقی که تمام فضای اتاق را پر می‌کرد، اغلب لامپ و لوستر شکسته یا گلدان‌های له‌شده و آسیب‌دیده بود و البته اعتراض‌های مادر و نهایتاً هفته‌ای یک شب، پارک‌رفتن خانوادگی به‌عنوان جایگزین.

فشار چنین محدودیت‌های فضایی‌ای باعث شده بود که خرید خانه، آن روزها آرزوی جدی خانواده ما باشد: «آجری از آن خود آدم». پس از یک‌ونیم دهه اجاره‌نشینی و تجربه ۱۳-۱۴ خانه اجاره‌ای، بالاخره توانستیم اولین خانه را بخریم که آپارتمانی در حومه شهر بود. آن زمان به‌قدری خوش‌حال بودیم که عوض‌شدن مدرسه و دورشدن از دوستان، چندان مسئله نبود. خانه خودمان، جایی که می‌شد تمام آرزوهای انباشت‌شده سال‌های گذشته زندگی را تعیین داد. باینکه ما بزرگ‌تر شده بودیم اما اولین کارمان خرید همان جوجه‌رنگی‌ها بود. یک‌سو، خوش‌حالی ما و البته هم‌زمان ترس‌مان از سقوط احتمالی جوجه‌ها از بالکن (تنها فضای ممکن برای نگهداری آن‌ها) قرار داشت و سوی دیگر، نگرانی مادر که آپارتمان، جای نگهداری حیوان نیست. گرچه نتوانستیم جوجه‌ها را برای مدت زیادی نگه داریم ولی به‌هرحال، مصداقی از برآورده‌شدن یک آرزو بود. تجربه کوتاهمان از نگهداری خرگوش هم به همین نقطه رسید. ظاهراً صاحب خانه شده بودیم ولی این نارضایتی از فضا همچنان به قوت خود باقی بود.

پس از آن و طی چند سال، پدر و مادر چندین واحد آپارتمانی دیگر را تجربه کردند تا به گزینه مناسبی در نقطه خوبی از شهر رسیدند ولی چند سال سکونت در آنجا هم راضی‌شان نکرد و تصمیم گرفتند دوباره به حومه بروند و این بار، داشتن خانه‌ای شخصی مدنظرشان بود. آن‌ها در واقع داشتند از کیفیت نامطلوب فضاهای آپارتمانی، به حومه

«پناه» می‌بردند؛ خصوصاً حالا که دیگر بازنشسته شده بودند و هر دو فرزندان هم به‌واسطه ازدواج، آن‌ها را ترک کرده بودند و بنابراین، بیشتر زمانشان در خانه می‌گذشت. در آن زمان، استانداردهای بالاتری از سکونت مدنظرشان بود؛ چیزی که به آن دست یافتند اما فقط برای چند سال. اولین خانه‌ای که از تسهیلات و تراکم تشویقی طرح جدید شهرداری محل استفاده کرد، شعله‌ای بود که در خانه‌های دیگر افتاد و طی مدت کوتاهی، چهره محل را از یک بافت آرام تک‌خانواری، با تراکم پایین و فضای سبز خوب، به کارزار ساخت‌وساز آپارتمان‌های رنگارنگ تبدیل کرد. مادر، گذشته از آنکه برای رفتن به حیاط خانه‌اش باید حجاب می‌گرفت و سایه آپارتمان‌های پیرامون جان گیاهانش را گرفته بود، احساس ناامنی مداومی نیز پیدا کرده بود، از اینکه دیوارها کوتاه هستند و از همه طرف می‌توان این خانه را زیر نظر داشت. آن‌ها پس از هفت سال، به فکر فروش این خانه افتاده بودند ولی سؤال اصلی‌شان این بود که وقتی حومه هم از دست این موج آپارتمان‌سازی در امان نیست، کجا می‌توانند سراغ یک خانه شخصی نسبتاً دنج را بگیرند و چه ضمانتی وجود دارد که چند سال دیگر، آن بافت نیز به حال‌وروز محله فعلی‌شان نیفتد.

امروز که مقدمه این کتاب را می‌نویسم، حدود نُه سال از زندگی مشترک من و همسرم می‌گذرد. ما برای اجتناب از تجربه سرگردانی‌ای مشابه آنچه برای نسل قبلمان پیش آمد، تنها دو ماه پس از ازدواج، یک آپارتمان به‌اصطلاح نُقلی و ام‌دار در حومه شهر را پیش‌خرید کردیم ولی جالب آنجاست که تا این لحظه، تجربه زندگی در هشت فضا را به‌عنوان «خانه» مان داشته‌ایم، یعنی به‌طور میانگین، سالی یک فضا. گویی سرگردانی، سرنوشت ناگزیر همه ماست و از آن، گریزی نیست...

بدون شک همین تجربیات، دغدغه‌هایم درباره خانه را شکل

داده‌اند. این موضوع برای من امتداد همان افکار و آرزوها و خیالات کودکی‌ام است که در سرگردانی‌های امروز خود، خانواده و بسیاری از اطرافیانم ضرب شده است؛ دغدغه‌هایی که تردیدی ندارم شما در مقام مخاطب این کتاب نیز به‌نوعی با آن درگیرید. حسب تأکید رویکردهای کیفی، بر ضرورت «اعتراف» پژوهشگر به زمینه فرهنگی و تجربیات شخصی خود از موضوع، این پیشگفتار نوشته شد تا توضیح بدهد من در مقام نویسنده، از چنین زاویه‌ای به موضوع نگاه می‌کنم و بدون شک، مختصات جایی که در آن ایستاده‌ام، بر شیوه‌ای که فکر و تحلیل می‌کنم، اثرگذار بوده است. رویکردی انتقادی نسبت به آپارتمان، در لابه‌لای خطوط این کتاب و در سراسر آن مستتر است که جای انکار ندارد ولی تأکید دارم که این به‌معنای نفی مطلق این شکل از سکونت نیست؛ بلکه انتقادی به ازبین‌رفتن دیگر اشکال سکونتی و در نتیجه، کاهش تنوع فضاهای خانگی در شهرهای ماست؛ موضوعی که چه در منطق زیستی و چه در منطق فرهنگی، به‌هیچ‌عنوان قابل دفاع نیست. تنوع و تکثر، راز بقاست. دیگر نقد وارد به آپارتمان در اینجا، معطوف به عدم تطابقش با نیازها و ارزش‌های فرهنگی و سبک زندگی مرسوم در این نقطه از جغرافیاست، خصوصاً زمانی که با کیفیت نامطلوب طراحی و اجرا نیز ترکیب شود.

خانه، فضایی محدود است که باید نامحدود را در خود جای بدهد و به‌همین جهت، در نام‌گذاری کتاب، از استعاره «جهان» برای آن استفاده شده است. همراه‌شدن با کتاب، در پایان به شما نشان خواهد داد که می‌توان از چنین تعبیری برای فضای خانه استفاده کرد و این به‌هیچ‌وجه، اغراق نیست. کتاب را به‌لحاظ محتوایی می‌توان به دو بخش اصلی تقسیم کرد: بخش اول که معرفی حوزه علمی انسان‌شناسی فضای خانگی و ضرورت‌ها و حوزه‌ها و تاریخچه آن را در بر می‌گیرد و بخش دوم که درصدد است با اتکا به داده‌های یک پژوهش میدانی،

درک «امروز» و «اینجا» از مطلوبیت فضای خانه را توصیف و تحلیل کند. به عبارت دیگر، به این سؤال پاسخ دهد که خانه در ذهنیت امروز ما (که منظور از این ما، در متن اثر دقیق‌تر شده است) باید واجد چه ویژگی‌هایی باشد و به‌عنوان یک رسانه، امکان ارتباط بین کدامین حوزه‌ها را فراهم آورد. بخش اول کتاب می‌توانست از آن حذف شود اگر که ادبیات تخصصی مربوط به این حوزه، پیش‌تر تولید شده بود و اثر حاضر، با اشاره‌ای به آن‌ها جایگاه خودش را در جهان علم مشخص می‌کرد. در حوزه انسان‌شناسی فضای خانگی تا امروز و تا جایی که من اطلاع دارم گرچه ذیل ادبیات دیگر حوزه‌ها می‌توان مواردی را یافت که به رویکرد انسان‌شناختی نزدیک باشند اما منابعی که مشخصاً توسط انسان‌شناسان نوشته شده یا مشخصاً خود را در بررسی خانه، وامدار و متأثر از سنت نظری و روشی انسان‌شناختی معرفی کنند زیاد نیستند. گذشته از «مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان» اثر انسان‌شناس فرانسوی، کریستین برومبِرژ و کتاب «خانه، فرهنگ، طبیعت» به قلم معمار و شهرساز ایرانی، محمدرضا حائری مازندرانی که به ترتیب در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ نوشته شده‌اند، من منبع دیگری را نمی‌شناسم. کتاب حاضر در واقع قصد دارد در کنار مجموعه این آثار، مبانی یک حوزه علمی جدید و نیز بسترهای پژوهش بومی بر آن را فراهم نماید. امید است که توانسته باشد گامی کوچک در این مسیر بردارد.

در نوشتن کتاب حاضر، فقدان چنین رویکردی در پژوهش‌های موجود حس می‌شد و تلاش شد تا این کمبود منابع و پژوهش‌های مرتبط، تا حدودی از خلال جمع‌آوری، ترکیب و تحلیل اشارات ضمنی‌تری که در ادبیات، فرهنگ عامه، نقاشی، زبان‌شناسی، تبلیغات و... به این موضوع وجود دارد، جبران شود. این قطعاً کار راحتی نبود و با وجود همه دقت صرف‌شده برای آن بدون‌شک، ایرادات و

نواقص هنوز وجود دارند. از مخاطبان عزیز کتاب خواهشمندیم ما را از نظرات خودشان بی‌نصیب نگذارند. غرض، طرح مسائل و گشودن مسیری پیش روی پژوهشگران کشورمان بود تا با داده‌های بومی، تحلیل‌های بومی در این حوزه را شروع کنند؛ داده‌هایی که سرخ‌های بسیاری برایشان، در سایر نظام‌های شناختی وجود دارد.

در پایان، باید از همه عزیزانی که برای انجام این پژوهش، همکاری کردند صمیمانه تشکر کنم؛ کسانی که من را در خانه‌هایشان پذیرا شدند و ساعت‌ها زمانشان را صرف گفت‌وگو پیرامون این موضوعات کردند و به‌ویژه اجازه عکاسی از بخش‌های مختلف فضای خصوصی‌شان را دادند. بدون شک، تک‌تک آن‌ها شرکای معرفتی این اثر هستند. ممنون همسرم حامد جلیوند هستم که با نگاه انتقادی دقیقش، همواره کنارم بوده است و همین‌طور دوستان خوبم شایسته مدنی و آذر مقدم که به عنوان اولین مخاطبان، نکات خوبی را به کار اضافه کردند. از دوست خوبم، آقای مقدم مهدوی تشکر می‌کنم که همیشه با دقت، متون دوستانش را می‌خواند و شانه‌شان می‌زند و این لطفی است که نسبت به این کتاب نیز به خرج داد. درنهایت از پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات متشکرم که حامی تولید این اثر شدند.

زهرآ غزنویان، آبان ۱۳۹۵